

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهم
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فرستنده: ش. حمید

۲۶ مارچ ۲۰۱۴

شعر از "پاغر"

به لاله،

که قوغ دلش

خونین تر

از شعر من است!!!

شعرهای مقاومت

از دفتر "دستی در آتش"

(بیست و هشت)

فریاد

کابل ویران شد،

این صدائی ست که بر چهر زمان میتاود

قلب گلنام وطن، کابل

ویران شد

سُبحه بندان

گرگان دهن خونین اند

یا پلنگانی که خون میریزند

کلبه ها، طعنه باد

صف به صف تل ویرانه برپا شده است

گرد آن چشم ملک را به کجا سرخ کند

آن سوی عرش خدا؟

تا کجا، باد فشاند رگِ خون؟
تا کجا، باد برد زمزمه آه؟
سجاده گران، سُبْحه بر کابل ما مالیدن
بر همه مهره و اورادی که تزویر بر آن منقوش است
دَم به دَم، گردن یک دختری
یا مادری
بر حلقه آن سُبْحه چون دار
آونگ کنند
پیکرِ کابلیان،
بی صدا، ساکت و بی آه
حلق و گلو آویز است
باغ بالاست که در قعر زمین میسوزد
شعله هاش بر هاله خونین زمان
نقش غوغای پلنگان و سگان میکارد
"عاشقان" در دلِ غمخاک
"عارفان" را به صدا میگیرد
فکر بر گنبد ما باید کرد
برقِ شمشیر زبر کرده ما
بر پلنگانی که چنگال و دهن خونین اند
بر گرازانی که جز خون دگر پرهیز اند
آه ما بی اثر است
داد و فریاد کجا باید کرد؟
وز زمین تا به کجا؟
آن سوی عرش خدا؟
هر کجا هلهله آه
بانگِ خونخیز یتیمانی، که تنها تنهاست
ای سپردار!
آسمانی جلیل
قد بر افراز

تا بلندای زمان
تا ستیغت ره سرب
زوزه هائی که ز خُمپاره فرو می آیند
سدواره قلبم باشد
سد پولاد
آسمائی تو فراموش مکن،
کابلیان عزّ و جلالِ تو به سرلوحه افلاک برند
چمچه مست، مستِ حنا بر موج است
من دگر اشک نویسم؟
یا که دندان به جگر جولانم
بر غزالان سیه چشم شکوه پیکرِ تو
گرگها مست و دهن پر خون اند
ترکتازانه ترا می‌تازند
هموطن :
کاکلِ کابلِ تو
عطر گلفام
که اندوده ز خون است و
ز اشک است و ز آه
بر درِ کابلِ ویرانه زدند
با نگاههای مسلسل
مو به مو شانه زدند
تکه سوخته دستی که شاید قلمی
تکه سوخته پائی که شاید قدمی
خنده مرده نما
هاله آهی که دود است و
در دود پیوسته سکوت است و سکوت
این یکی منظره کابل ماست
باز چنگیز مگر؟
بهر تاراج تو ای گلشن سبز

که چه گویم که خدا داده ست
آتشی بر دل تاریخ تو یک بار دگر افشانند؟
روح تاریخ تو تسلیخ کند؟
نه، نه
تموچن به هلاکو ز ترحم صدا میدارد
درس وجدان فرا میدارد
چشم اسکندر و اسکندریان
بر عزای تو، آه و غم میبارد
تیمور از وحشت ویرانه تو
آ.....ی مردم
پرده هائی ز عطوفت، مِشمارد، مِشمارد
وای بر آنانی که گویند دگر
شبِ کابل ما تاریک است
نور از زخم شما کابلیان تا به کجا خواهد رفت
آن سوی عرش خدا؟
گر که هفت آسمان
هریک هفتاد و دو بار
بر در و دوش زمین سجده زنند
کابلیان،
کاروانی ز تف و نفرت و لعن
بر زیر ریش شما خواهند بست
گردن کرگسی و خوکی تان
بر سر دار وطن خواهند برد!!!
بر سر دار وطن خواهند برد!!!

(ثور ۱۳۷۲)

